

افعال سببی جمله‌ی سببی



♦ داریوش تاج‌الدینی

چکیده

○ در زبان فارسی افعالی مانند گستراندن و پوشاندن را - که دارای پسوند «اندن» هستند، افعال متعدی^۱، متعدی سببی^۲، متعدی دومفعولی^۳ و یا سببی^۴ می‌گویند. نویسنده در این مقاله ابتدا درباره‌ی «عامل» و تفاوت آن با «فاعل» سخن می‌گوید؛ سپس به پاسخ این سؤال - که عنصر «آن» سببی ساز است یا متعدی ساز - خواهد پرداخت. کلیدواژه‌ها: عامل، فاعل، متعدی ساز، متعدی سببی، متعدی دومفعولی، نهاد، جمله‌های سببی، سازه، نهاد و گزاره

۱. تفاوت عامل با فاعل

برای تشخیص جمله‌های سببی باید ابتدا فرق بین فاعل (Subject) و عامل (Actor) را بدانیم.

در زبان فارسی نهاد می‌تواند فاعل، مستندآلیه یا مفعول باشد؛ الف) علی احمد را زد.

«علی» - که نهاد جمله است - فاعل است؛ چون فعل جمله معلوم است و از طرفی برکننده‌ی کار نیز دلالت می‌کند؛ و در جمله‌ی:

ب) وحید دانا است.

«وحید» - که نهاد جمله است - مستندآلیه می‌باشد؛ چون دانایی را با فعل ربطی «است» به آن نسبت داده‌اند؛ و در جمله‌ی:

پ) گلدان شکسته شد.

«گلدان» - که نهاد جمله است - مفعول است؛ زیرا جمله در اصل چنین بوده: «بچه‌ها گلدان را شکستند»؛ و با مجهول شدن فعل، «گلدان» - که مفعول بوده - جای نهاد قرار می‌گیرد و بدین ترتیب نهاد

را باید مفعول نامید.

اما اگر جمله‌ای داشته باشیم که نهاد، نه بر فاعل، نه بر مفعول و نه بر مستندآلیه دلالت کند، بلکه فعل موجود در جمله ما را به سوی نهادی که «عامل» است، راهنمایی نماید، در این صورت یک جمله‌ی سببی خواهیم داشت:

ت) من نزد دندان‌پزشک رفتم و دندانم را کشیدم.

در بند دوم (= Clause) جمله‌ی (ت)، «م» (من) عامل است، چون با توجه به این که فعل «کشیدم» فعل «معلوم» است اما «م» (من) نمی‌تواند «فاعل» باشد، بلکه دیگری را (دندان‌پزشک را) به کار وادار کرده است؛ و بدین ترتیب مسبب کار بوده است نه کننده‌ی کار؛ بنابراین، جمله‌ی (ت)، سببی است. از همین قبیل است:

ث) من اتومبیلم را نزد تعمیرکار بردم و آن را تعمیر کردم.

در جمله‌ی (ث) نیز «م» تعمیر کردم، نهاد جمله است که «عامل» است و باعث شده است تا کار انجام شود؛ بنابراین:

جمله‌های سببی باید دارای «عامل» باشند و نهاد در آن‌ها نمی‌تواند «فاعل» (مستندآلیه/مفعول) باشد، بلکه نهاد فقط به عنوان «عامل» و مسبب کار معرفی می‌شود؛ از همین قبیل است:

ج) حسین داد تا ماشینش را تعمیر کنند.

۲: مورد دومی که باعث ساختن جمله‌های سببی می‌شود، وجود «افعال سببی ترکیبی»^۵ است؛ مانند «باعث شدن، موجب شدن، وادار کردن، مجبور کردن و غیره»؛ مثال:

چ) مادر، بچه‌ها را وادار کرد که غذایشان را بخورند.
 ح) احمد باعث شد تا من به زمین بخورم.
 جمله‌های (چ) و (ح) نیز به دلیل داشتن افعال سببی ترکیبی و معرفی عامل (مادر و احمد) جمله‌های سببی هستند.

□ جمله‌های سببی همیشه به صورت یک جمله‌ی مرکب پدیدار نمی‌گردند و می‌توانند یک جمله‌ی ساده باشند؛ به شرطی که، عامل کار معرفی شده باشد:

خ) من دندانم را کشیدم.
 با توجه به آن چه گفته شد، می‌توان گفت:

جمله‌های سببی، جمله‌هایی هستند که شخصی، شخص یا اشخاص دیگری را وادار به انجام عملی کند.^۶ یا:

جمله‌ی سببی، جمله‌ای است که نهاد، عامل است و مسبب کار به وسیله‌ی فعل معرفی می‌شود (و این کار توسط شناسه‌ی فعل معین می‌گردد).

۳: افعال سببی با عنصر سببی «ان»

در زبان فارسی-همان طوری که در ابتدای مقاله گفتیم- افعالی مانند گستراندن، پوشاندن، خوراندن و فهماندن را متعدی یا متعدی سببی یا سببی نامیده‌اند.

علی اشرف صادقی و غلامرضا ارژنگ در این باره می‌گویند:^۸
 «اگر جزء اندن یا انیدن را به ماده‌ی مضارع ناگذر (لازم) اضافه کنیم، به صورت فعل گذرا (متعدی) در می‌آید، مانند:

- خواب + اندن ← خواباندن (خوابانیدن)
- دو + اندن ← دواندن (دوانیدن)
- گذر + اندن ← گذراندن (گذرانیدن)

افزون بر این، جزء اندن یا انیدن را می‌توان به ماده‌ی مضارع بعضی از افعال گذرا افزود و آن‌ها را به صورت فعل «گذرای سببی» در آورد، مانند:

- خور + اندن ← خوراندن
- فهم + اندن ← فهماندن

مثال: غذا را به کودک خوراندیم. مطلب را به او فهماندیم.
 در بعضی موارد نیز فعل گذرا و فعل گذرای سببی نقش مشابهی در جمله ایفا می‌کنند؛ مانند: «او را به خون دل پروردم.» او را به خون دل پروراندیم.

۳-۱: این گونه جمله‌های سببی که دارای فعل سببی با پسوند «اندن/انیدن» می‌باشند، با یک گسترش معنایی می‌توانند به معرفی و شناساندن فاعل نیز نایل شوند؛ مثلاً؛ جمله‌ی: «من مطلب را به او فهماندیم» با گسترش معنایی می‌شود: «و او فهمید»؛ در واقع، تفاوت این گونه افعال سببی (با عنصر سببی ساز)، با افعال متعدی در این است که فعل متعدی صرفاً از فاعل می‌گذرد و به مفعول می‌رسد؛ اما فعل سببی با یک گسترش معنایی نه تنها از مفعول در می‌گذرد، بلکه می‌تواند به شناساندن فاعل نیز منتهی شود.^۹

ویلیام جونز در مورد این که این افعال، سببی هستند یا متعدی می‌گوید: «زبان فارسی همانند زبان‌های عبری و عربی دارای افعال اشتقاقی می‌باشد که می‌توان آن‌ها را افعال «سببی» نامید، افعال سببی از مصدر افعال مشتق می‌شوند، بدین طریق که «یدن» به «انیدن» تبدیل می‌گردد.

- تابیدن ← تابانیدن
- رسیدن ← رسانیدن^{۱۰}.

به نظر ما نیز «اندن» یا «انیدن» در زبان فارسی نقش ژرف‌تر و بارزتری از متعدی کردن فعل به عهده دارد؛^{۱۱} زیرا:

۳-۱-۱: اگر به راستی این پسوند متعدی‌ساز بود، چرا دوباره از فعل متعدی «خوردن» و «فهمیدن» و امثال آن فعل متعدی می‌ساختند؟ آیا آوردن این پسوند همانا شناساندن «عامل» نبوده است؟ و از طرف دیگر:

۳-۱-۲: اگر می‌خواستند فعل را متعدی کنند، چرا در زبان فارسی از ساختارها و شکل‌های صوری فعل استفاده نکرده‌اند؟

- الف ۱) او ناراحت شد. (شکل لازم فعل)
- الف ۲) او را ناراحت کردم. (شکل متعدی فعل)
- ب ۱) علی افتاد. (شکل لازم فعل)
- ب ۲) من علی را انداختم. (شکل متعدی فعل)
- ج ۱) علی به مدرسه رفت. (شکل لازم فعل)
- ج ۲) من علی را به مدرسه بردم. (شکل متعدی فعل)^{۱۲}

در شکل‌های متعدی افعال بالا هیچ‌گونه عملی بر وادار کردن کسی به انجام کاری دلالت نمی‌کند؛ برای مثال، وقتی می‌گوییم: «علی به مدرسه رفت.» یا آوردن شکل متعدی فعل (من علی را به مدرسه بردم)، وادار کردن کسی به انجام کاری به چشم نمی‌خورد؛ در صورتی که در مثال: «علی اسب را دواند (دوانید)»، «علی» به

عنوان عامل کار معرفی گردیده است و فاعل با گسترش معنایی مشخص می‌گردد: «علی اسب را دواند و اسب دوید»؛ بنابراین، افعال سببی با عنصر سببی «ان»، افعالی هستند که نه تنها نهاد را به عنوان عامل کار می‌شناسانند، بلکه در آن‌ها می‌توان با یک گسترش معنایی از طریق فعل به فاعل رسید و بدین ترتیب آن عمل بارزتر و ژرف‌تر که از آن صحبت کردیم، یعنی ابتدا تعدی از عامل به سوی مفعول و سپس تعدی از مفعول به سوی فاعل مشخص‌تر می‌شود.

۳-۱-۳: شرط لازم در جمله‌های سببی وجود «عامل» است: «هر ماه موی سرم را اصلاح می‌کنم»، در این جمله «م» (من)، «عامل» است و معرف این که جمله سببی است.

بنابر آن چه گفته شد، جمله‌هایی نظیر «غذا پخت» و «شیشه شکست» و از این قبیل را نیز نمی‌توان سببی دانست؛ زیرا، جمله دارای نهاد است، اما نهاد آن‌ها «غذا» و «شیشه» هستند و «عامل» در آن‌ها وجود ندارد.^{۱۳}

۳-۱-۴: این گفته نیز که این افعال را متعدی دو مفعولی نامیده‌اند مشکلی را حل نمی‌کند؛ زیرا که امکان دارد این نوع فعل همراه چند مفعول به کار رود:

«مأمون فرمود دبیر خویش را تا آن‌نامه از زبان تازی به زبان فارسی گردانید»^{۱۴} (مقدمه‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری)

۳-۱-۵: اما یک سؤال هنوز باقی است، و آن این است که جمله‌ی «من او را به خون دل پروراند» چرا با جمله‌ی «من او را به خون دل پروردم» برابر است؛ و آیا جمله‌ای را که دارای فعل «پروراند» می‌باشد، باید سببی نامید و جمله‌ای که دارای فعل «پروردم» می‌باشد، غیر سببی و متعدی است.

برای رسیدن به جواب این سؤال، باید از طریق گشتار به بحث درباره‌ی جمله‌های سببی پرداخت.

۴: گشتار جمله‌های سببی

برای ورود به بحث جمله‌های سببی از طریق گشتار، باید به تفاوت فاعل دستوری (Subject)^{۱۵} و فاعل منطقی (agent)^{۱۶} پردازیم؛ زیرا با شناخت تفاوت این دو فاعل هست که می‌توان به عنصر دیگری که نقش اصلی را در جمله‌های سببی ایفا می‌کند، رسید. این عنصر که نقش تحریک‌کننده (actor)^{۱۷} را برعهده دارد، همان عامل است و می‌تواند ما را به سوی افعال سببی به عنوان یک action (در این جا: انگیزانشی = causative)^{۱۸} راهنمایی کند؛ در جای خود به توضیح و شرح هر کدام از این مباحث و نکات از راه گشتار می‌پردازیم و در ذیل هر گشتار، هر کدام از این نکته‌ها اثبات و یادآوری می‌شوند.

۴-۱: در بحث‌های پیشین با عامل در جمله‌های سببی آشنا

شدیم، این بار به ذکر این مطلب خواهیم پرداخت که منظور از عامل همان actor است؛ یعنی «کسی که دیگری را به عملی وامی‌دارد» و باعث تحریک کردن فاعل منطقی (agent) می‌شود که با گشتار جابه‌جایی در سطح روساخت به فاعل دستوری تبدیل خواهد شد، و مشخص می‌گردد که: ۱- فاعل منطقی در همه‌ی جمله‌های سببی همان فاعل دستوری است که در جمله‌های سببی نقش دیگری (متمم / مفعول) را برعهده می‌گیرد و با گشتار جابه‌جایی (از طریق گسترش معنایی، در سطح روساخت) باید جایگاه فاعل را اشغال کند؛^{۱۹} ۲- جمله‌ی سببی نمی‌تواند دارای فاعل دستوری باشد، بلکه باید دارای عامل (actor) - به عنوان کسی که فاعل را به انجام کاری وامی‌دارد- باشد و بدیهی است که نهاد را باید عامل نامید نه فاعل؛ و در واقع، عامل جایگاه نهاد را اشغال خواهد کرد؛^{۲۰} ۳- به این نکته خواهیم رسید که فاعل منطقی در بعضی از جمله‌های سببی جایگاه متمم و در بعضی دیگر از جمله‌های سببی، جایگاه مفعول را اشغال می‌نماید؛^{۲۱} ۴- و این که متمم و مفعول باید هر دو جاندار باشند تا بتوان جمله را سببی نامید، و جمله‌هایی که دارای فعل‌های به ظاهر سببی هستند -وقتی متمم و مفعول در آن‌ها بی‌جان باشند- غیر سببی خواهند بود.

۴-۱-۱: بدین منظور جمله‌ی: «مادر غذا را به کودک خوراند» را در نظر می‌گیریم و از طریق سازه‌ها، قاعده‌ی سازه‌ای^{۲۲} این گونه جمله‌ها را مشخص نموده، سپس به توضیح و ویژگی هر سازه و نقش نحوی هر سازه و جایگاه آن می‌پردازیم، سپس با گشتار جابه‌جایی به اثبات نکات فوق خواهیم پرداخت.

۴-۱-۱-۱: قبل از این که به مطالب اصلی -که در بند قبلی از آن‌ها سخن گفتیم- پردازیم، دانستن مطالب و تعاریف زیر ضروری است: سازه: چند عنصر که یک واحد نحوی را می‌سازند؛^{۲۳} مثلاً: اسم + را، که واحد نحوی مفعولی را می‌سازند. در اصطلاح فنی به عناصری اطلاق می‌شود که منجر به تشکیل قاعده‌ی سازه‌ای می‌شود و بدین ترتیب می‌توان جمله‌نما یا نمودار درختی را به صورت ژرف ساخت و سپس به صورت جمله‌نما یا نمودار درختی روساخت نشان داد.

قاعده‌ی سازه‌ای: قاعده‌ای است که سازمان یا ترکیب داخلی یک مقوله‌ی نحوی را مشخص می‌کند؛ مثلاً، در مرحله‌ی نخست نشان می‌دهد که جمله شامل: «نهاد + گزاره» است؛ این مراحل که به آن‌ها «زنجیره» می‌گویند، ادامه پیدا می‌کند تا جایی که دیگر عنصری برای نمایش باقی نمانده باشد، و با نمایش همین عناصر است که می‌توان نمودارهای درختی ژرف ساخت و روساخت را تشکیل داد؛ هر کدام از عناصر زنجیره‌ای را در سازمان نمودار درختی یک «گره» می‌نامند:

e: گروه اسمی ۲ ← اسم ← { [اسم] }
 { [+ جان دار] }

f: گروه اسمی ۳ ← اسم ← { [اسم] }
 { [+ جاندار] }

g: فعل سببی ← { ساده }

h: عنصر صرفی ← زمان + وند سببی + وند فعلی

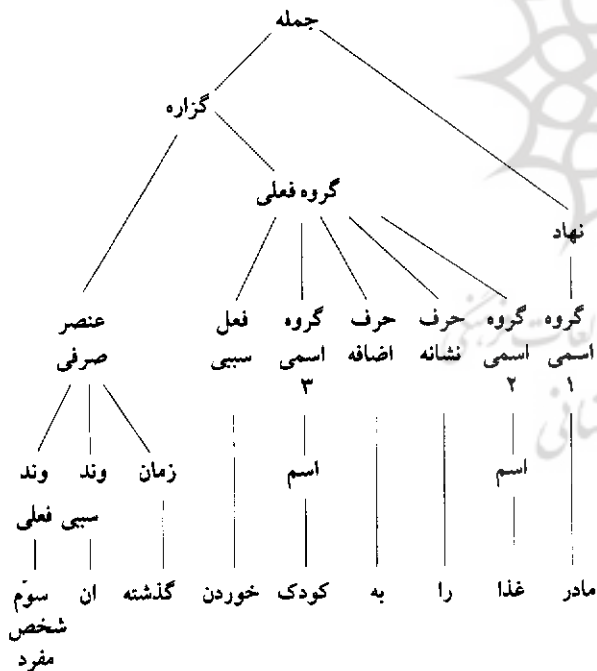
i: زمان ← { ساده }

j: وند سببی { [+ان] }

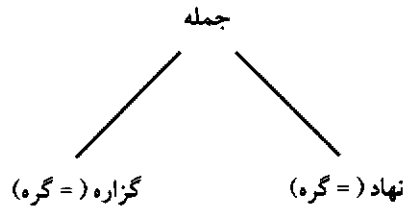
k: وند فعلی ← شناسه ← { سوم شخص مفرد }

l: عنصر فعلی ← خوردن

(B) جمله‌نمای (نمودار درختی) ژرف ساخت جمله‌ی (1):



اگر همین جمله را با فعل متعدی بیان کنیم، در زنجیره، تغییراتی در ساختار جمله روی خواهد داد. به همین دلیل آن را با عنوان «تغییر ساختاری» مطرح می‌نمایند. با تغییر ساختاری فعل از سببی به متعدی تغییر در زنجیره به وجود می‌آید؛ مثل تغییر جابه‌جایی گروه اسمی ۳، به جای گروه اسمی ۱، که گروه اسمی ۳ جانشین گروه اسمی ۱ می‌شود و در جایگاه نهاد قرار می‌گیرد.



به بیانی دیگر، قاعده‌های سازه‌ای: مجموعه‌ی محدودی از قاعده‌های بازنویسی است. هر قاعده‌ی سازه‌ای یا بازنویسی، یک عنصر دستوری را، به صورت عنصر و یا زنجیره‌ای از عناصر دیگر بازنویسی می‌کند، مانند قاعده‌های بازنویسی زیر:

جمله ← نهاد + گزاره

نهاد ← گروه اسمی و...^{۲۳}

۱-۲-۳: برای این که بتوانیم ویژگی هر عنصر را در عناصر زنجیره‌ای بازگو کنیم، از علامت [] یاری می‌جوییم؛ و برای این که مجموعه‌ای از ویژگی و ویژگی‌های (مشخصه‌های نحوی) هر عنصر را در اختیار داشته باشیم از علامت { } مدد جسته‌ایم.

در این «مشخصه‌های نحوی»، علامت‌هایی مانند: (+)، (-)، ← به کار رفته است؛ مثلاً قاعده‌ی زیر -مقوله‌ای یک «اسم» را می‌توان با این علامت به صورت زیر عرضه کرد:

اسم ← { ± جان دار } ← [± انسان]؛ یعنی اسم، ممکن است جان دار باشد (+)، یا جان دار نباشد (-)؛ و این اسم جان دار ممکن است، انسان یا غیر انسان باشد، و بر همین قیاس؛ در ضمن علامت ← به معنی «عبارت است از» می‌باشد.

۱-۲-۳: با توجه به مطالبی که عرضه گردید، جمله‌ی (1) را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

1. مادر غذا را به کودک خوراند.

(A) قاعده‌های سازه‌ای جمله‌ی (1):

a: جمله ← نهاد + گزاره

b: نهاد ← گروه اسمی ۱ ← { [اسم] }
 { [+ جان دار] }

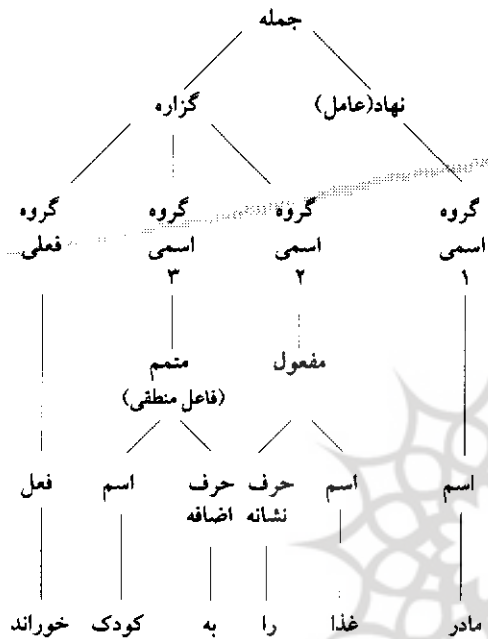
c: گزاره ← گروه فعلی + عنصر صرفی

d: گروه فعلی ← { گروه اسمی ۲ + را + حرف اضافه + گروه

اسمی ۳ + فعل سببی } + عنصر صرفی

(E) اکنون جفت - جمله‌ی (I) که یک بار با فعل سببی همراه می‌باشد. و یک بار با فعل متعدی، برای پی بردن به تغییرات ساختاری که با گشتار جابه‌جایی همراه است، در ذیل می‌آید:

(C) با تغییر ساختاری فعل از سببی به متعدی، جمله‌ی زیر را خواهیم داشت:
 کودک غذا را خورد.
 جمله ← نهاد + گزاره



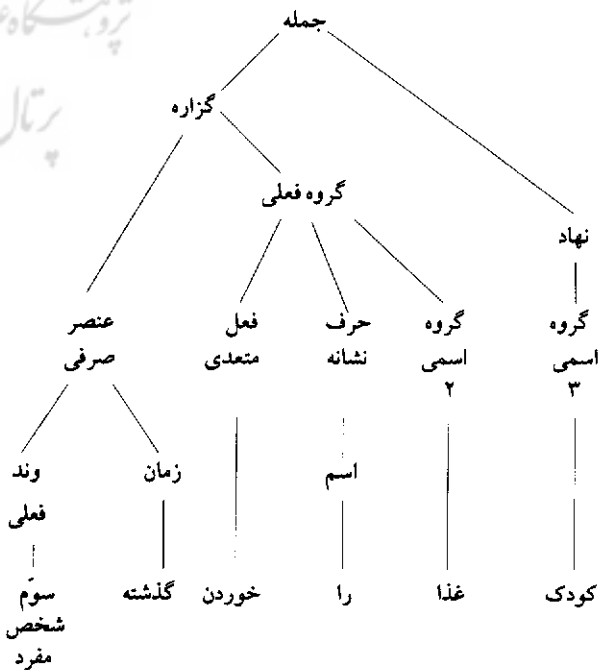
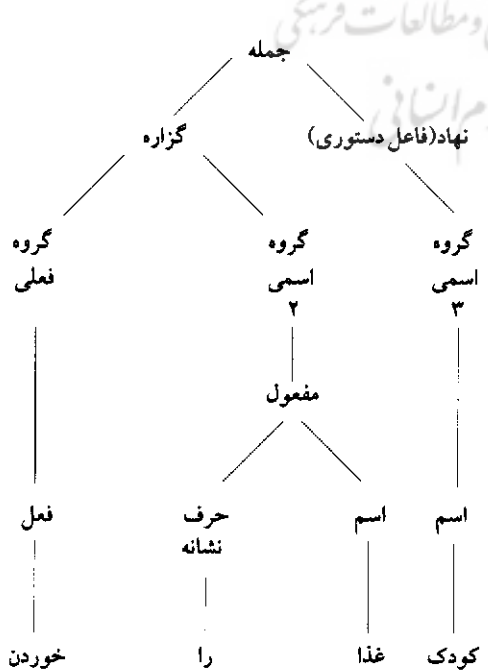
n: نهاد ← گروه اسمی ۳ ← اسم ← { [-اسم] }
 { [+جان‌دار] }

o: گزاره ← گروه فعلی + عنصر صرفی
 p: گروه فعلی ← { گروه اسمی ۲ + را + فعل متعدی } + عنصر صرفی

q: گروه اسمی ۲ ← اسم ← { [-اسم] }
 { [+جان‌دار] }

r: فعل متعدی ← { ساده }
 s: عنصر صرفی ← زمان + وند فعلی
 t: زمان ← { گذشته }
 u: وند فعلی ← شناسه [سوم شخص مفرد]
 v: عنصر فعلی ← خوردن

(D) جفت جمله‌نمای درختی ژرف ساخت جمله‌ی (I) با فعل متعدی:



(F) با توجه به نمودار درختیِ روساختی «جفت-جمله» ی (1)، با استفاده از گشتار جابه‌جایی می‌شود:
مادر غذا را به کودک خوراند [و کودک غذا را خورد].



جمله‌ی داخل قلاب [] را به «گسترش معنایی» تعبیر می‌کنیم که گشتار جابه‌جایی ارتقای^{۲۵} «فاعل منطقی» را به «فاعل دستوری» بیان می‌کند.

۳-۱-۱: با استفاده از «گسترش معنایی» و مقایسه‌ی «جفت-جمله» ها مطالب زیر ثابت می‌گردد:

1-1: فاعل منطقی با فاعل دستوری، در جمله‌های سببی چهار جزئی «مفعولی- متممی»، منطبق است؛

1-2: فاعل منطقی (agent) که در سطح روساخت به فاعل دستوری (Subject) منطبق می‌شود، با «عامل» به معنای محرک عمل (actor) تفاوت دارد،

1-3: نهاد در جمله‌های سببی چهار جزئی «مفعولی- متممی» که فعل آن دارای عنصر سببی «ان» می‌باشد، «عامل» است، نه فاعل،

۲-۱-۴: گاهی فاعل منطقی در جمله‌های سببی سه جزئی «مفعولی»؛ جایگاه «مفعول» را در جمله‌های سببی اشغال می‌کند که

در سطح روساخت فاعل منطقی (مفعول) به سطح فاعل دستوری ارتقا می‌یابد.

2. علی اسب را دواند.

(A) قاعده‌های سازه‌ای جمله‌ی (۲):

a: جمله ← نهاد + گزاره

b: نهاد ← گروه اسمی ۱ ← اسم ← { [-اسم] }
{ [+جان‌دار] }

c: گزاره ← گروه فعلی + عنصر سببی

d: گروه فعلی ← { گروه اسمی ۲ + را + فعل سببی } + عنصر صرفی

e: گروه اسمی ۲ ← اسم ← { [-اسم] }
{ [+جان‌دار] }

f: فعل سببی ← { ساده }

g: عنصر صرفی ← زمان + وند سببی ← وند فعلی

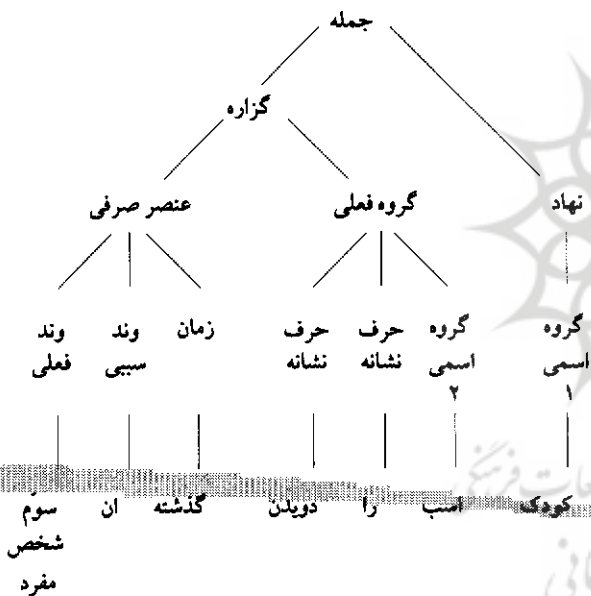
h: زمان ← { گذشته }

i: وند سببی ← { [+ان] }

j: وند فعلی ← شناسه ← { سوم شخص مفرد }

k: عنصر فعلی ← دویدن

(B) جمله‌نمای (نمودار درختی) ژرف ساخت جمله‌ی (2):



اگر همین جمله را با تغییر ساختاری بیان کنیم، در زنجیره، تغییراتی در ساختار جمله روی خواهد داد؛ با تغییر ساختاری، فعل از سببی به لازم تبدیل می‌شود، و گروه اسمی ۲ به جای گروه اسمی ۱ قرار می‌گیرد و جایگاه نهاد را اشغال می‌کند.

(c) با تغییر ساختاری فعل از سببی به لازم، جمله‌ی زیر را خواهیم داشت:

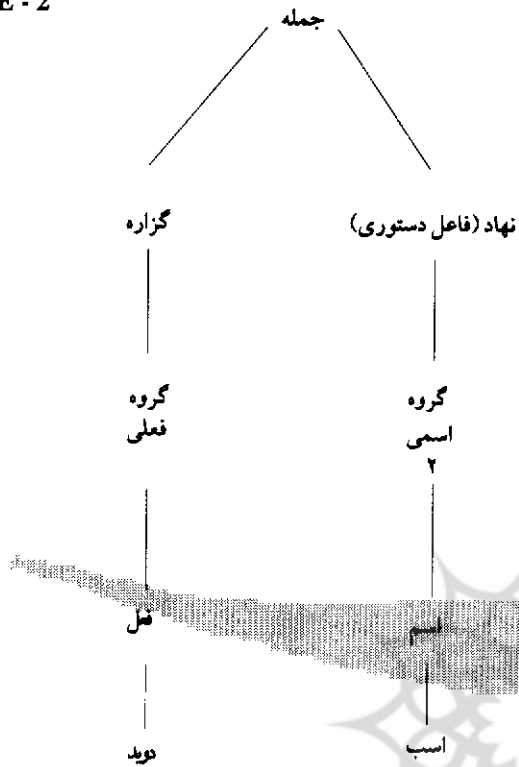
اسب دوید.

قاعده‌ی سازه‌ای جمله‌ی بالا به شکل زیر خواهد بود:

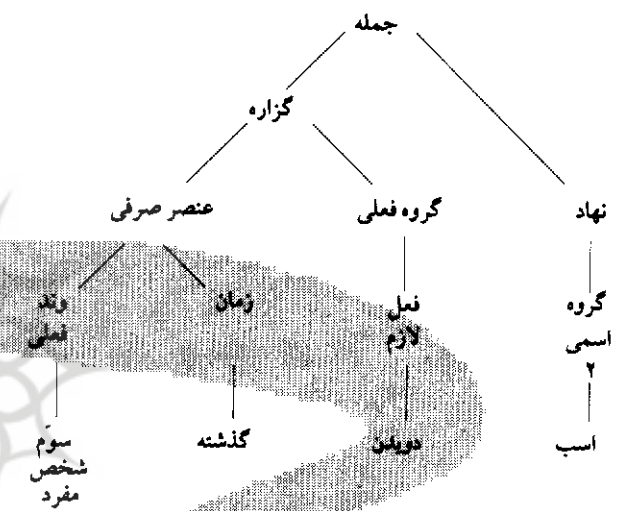
۱: جمله ← نهاد + گزاره

m: نهاد ← گروه اسمی ۲ ← اسم ← { [-اسم] }
{ [+جان‌دار] }

E - 2



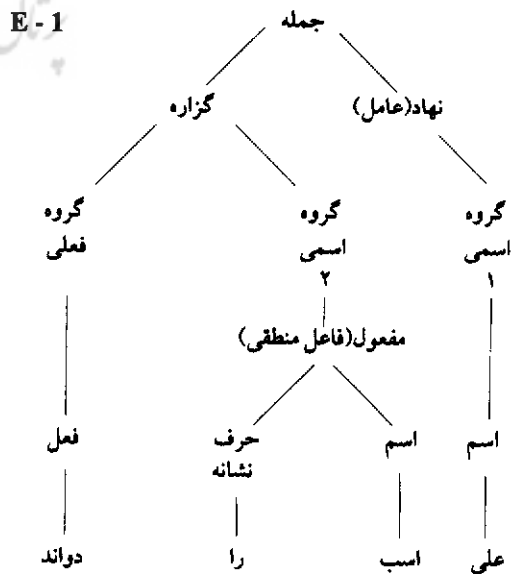
- n: گزاره ← گروه فعلی + عنصر صرفی
 - o: گروه فعلی ← [فعل لازم] + عنصر صرفی
 - p: فعل لازم ← [ساده]
 - q: عنصر صرفی ← زمان + وند فعلی
 - r: زمان ← [گذشته]
 - s: وند فعلی ← شناسه ← [سوم شخص مفرد]
 - t: عنصر فعلی ← دویدن
- (D) جفت جمله‌نمای ژرف ساخت جمله‌ی (2) با فعل لازم:



(F) با توجه به نمودار درختیِ روستا، با استفاده از گشتار جابه‌جایی جفت - جمله‌ی (2) را به وسیله‌ی «گسترش معنایی» به شکل زیر می‌توان نشان داد:



(E) اکنون جفت - جمله‌ی (2) که یک بار با فعل سببی همراه می‌باشد و یک بار با فعل لازم، برای پی بردن به تغییر ساختاری که با گشتار جابه‌جایی همراه است، در ذیل می‌آید:



- ۲-۱-۳: با مقایسه‌ی جفت - جمله‌ها که به «گسترش معنایی» انجامید، این مطالب ثابت می‌گردد:
- 2-1: فاعل منطقی (agent) با فاعل دستوری (Subject)، در جمله‌های سببی سه جزئی «مفعولی» منطبق است؛
- 2-2: فاعل منطقی که در سطح روستا به فاعل دستوری منطبق می‌شود، با «عامل» به معنای محرک عمل (actor) تفاوت دارد؛
- 2-3: نهاد در جمله‌های سببی سه جزئی «مفعولی» که فعل آن

دارای عنصر سببی «ان» می باشد، عامل است؛ نه فاعل، که به معنای کننده‌ی کار است.

2-4: این فاعل منطقی، چه متمم باشد چه مفعول و چه جایگاه فاعل دستوری را اشغال کرده باشد، باید جاندار باشد، تا بتواند نقش کننده‌ی کار را در سطح روساخت به هنگام گسترش معنایی اشغال کند و محرک عمل (actor) را بازشناساند.

3-1-4: حال با تذکر نکات صفحات قبل، می توان گفت که چرا جمله‌ی: «من او را به خون دل پروراندم» = (برابر است با) جمله‌ی: «من او را به خون دل پروردم»؛ زیرا جمله‌ی «من او را به خون دل پروراندم» دارای فاعل منطقی - در جایگاه مفعول یا متمم - نیست که بتوان آن را، با تغییر ساختاری از طریق گشتار جابه‌جایی، در جایگاه فاعل دستوری (کننده‌ی کار) قرار داد؛ چون فاعل منطقی در این جمله و نظایر آن جان دار نیست؛ بنابراین، وجود عامل (actor) وقتی اثبات می‌گردد که فاعل منطقی در سطح روساخت به صورت فاعل دستوری جان دار خود را نمایان می‌کند؛ یا به بیان دیگر:

شرط لازم در جمله‌های سببی چهار جزئی «مفعولی - متممی» وجود یک فاعل منطقی است، در نقش متمم؛ اما شرط کافی نیست، بلکه شرط کافی آن است که فاعل منطقی که در نقش متمم خود را ظاهر می‌کند باید حتماً جان دار باشد. در جمله‌ی:

الف) من علی را به مدرسه رساندم (= بردم).
«متمم»، جان دار نیست، و در ضمن فعل «رساندم» نیز مترادف فعل «بردم» است. جمله‌ی زیر نیز به همین شکل است:

ب) احمد لیوان را شکاند (= شکست).
در جمله‌ی بالا نیز «احمد» کننده‌ی کار است؛ زیرا فاعل منطقی در این جمله وجود ندارد که بتواند در سطح روساخت - به هنگام گسترش معنایی - برکننده‌ی کار دلالت نماید؛ چون می‌بایست فاعل منطقی جان دار باشد، و از طرفی فعل «شکاند» برابر است با فعل متعدی «شکست». جمله‌ی:

پ) علی قالی را تکاند (= تکان داد).
به خاطر نبودن «فاعل منطقی» در ژرف ساخت و انطباق آن با فاعل دستوری جان دار (به هنگام گسترش معنایی)، به معنای کننده‌ی کار غیر سببی است، و فعل «تکاند» یک فعل متعدی است؛ زیرا برابر است با فعل «تکان داد».

بر آیند

□ دو خصیصه‌ی اساسی باید برای جمله‌های سببی در نظر گرفت:
الف) وجود فاعل منطقی و انطباق آن با فاعل دستوری در سطح روساخت؛
ب) و این که فاعل منطقی باید حتماً جان دار باشد تا با فاعل

دستوری منطبق شود و عامل را از فاعل دستوری بازشناساند.

با توجه به دو شرط قبل، یعنی شرط‌های لازم (الف) و کافی (ب)، جمله‌ی زیر سببی است:

من دندانم را (Ø) کشیدم.

زیرا فاعل منطقی جمله (توسط دندان پزشک) بوده است که با علامت (Ø) مشخص گردیده است و جایگاه متمم را اشغال کرده است و در این جا حذف گردیده، و با فاعل دستوری، به هنگام گسترش معنایی، نیز منطبق می‌گردد. در این صورت، «من» در این جمله جایگاه «نهاد» را اشغال کرده است و به عنوان «عامل» به معنای «actor»، یعنی همان کسی که باعث شده است تا فاعل منطقی عملی را انجام دهد، می‌باشد.

و باز از همین قبیل است:

من نزد دندان پزشک رفتم و دندانم را (Ø) کشیدم.

که نمونه‌ای مطابق جمله‌ی قبلی است.

□ در جمله‌ی:

حسین داد تا (Ø) ماشینش را تعمیر کنند.

فاعل منطقی یا فاعل دستوری برابر و منطبق شده‌اند و چون فاعل دستوری حذف گردیده، با علامت (Ø) مشخص شده است، و «حسین» نه فاعل (به عنوان کننده‌ی کار) بلکه به عنوان یک عامل (actor) در این جمله ایفای نقش می‌کند.

□ جمله‌هایی که دارای فعل‌های «سببی ترکیبی» هستند نیز

جمله‌ی سببی می‌باشند، به شرطی که فاعل منطقی ای داشته باشند که بتواند با فاعل دستوری منطبق شود و عامل را مشخص کند:

او مرا وادار کرد تا من دندانم را (Ø) بکشم.

جمله‌ی بالا نیز دارای فاعل منطقی است؛ زیرا می‌توان گفت که با فاعل دستوری منطبق می‌شود:

او مرا وادار کرد تا من (توسط دندان پزشک) دندانم را بکشم (و

دندان پزشک دندانم را کشید). در واقع دندان پزشک، فاعل منطقی است که کار را انجام داده است که با فاعل دستوری هم با یک گسترش معنایی منطبق می‌شود.

□ اما جمله‌ی سببی:

او مرا وادار کرد تا علی مرا به مدرسه برساند (= ببرد).

از نظر ساختمان با جمله‌های سببی دیگر که تا به این جا از آن‌ها صحبت کرده‌ایم، کمی تفاوت است؛ زیرا «عامل» خود به خود با فعل «وادار کرد» مشخص گردیده است.

همان طور که قبلاً هم گفتیم انطباق فاعل منطقی با فاعل دستوری که با گسترش معنایی به دست می‌آید، برای شناساندن و مشخص شدن عامل است نه چیز دیگر، و از طرفی فاعل منطقی یا فاعل

دستوری در این گونه جمله‌ها با وجود افعال «سببی ترکیبی» از قبل منطبق شده است؛ در واقع فاعل منطقی جایگاه فاعل دستوری را اشغال کرده است؛ یا به بیان دیگر فاعل منطقی با فاعل دستوری، بدون گسترش معنایی و تغییر ساختاری، با هم برابری می‌کنند و منطبق می‌باشند.

چکیده و باز نمود

از تلفیق و هم‌بستگی مباحث فوق است که می‌توان این قاعده‌ی کلی را، که خود یک استنتاج متوالی است، مطرح کرد:

آن‌چه نشانه‌ی تمایز در جمله‌های سببی است، وجود یک عنصر فعال (active) (= فاعل منطقی = agent) است که به فاعل دستوری (Subject) قابل تبدیل است و پی‌آمد این دو مقدمه، گزاره‌های مقدم این است که عامل بازشناسانده می‌شود؛ و بدین ترتیب است که جمله‌های سببی (واداری) شناخته می‌گردند؛ و الزاماً فعل این جمله‌ها را نیز باید افعال سببی (واداری) نامید، اما بازمان «ایستگاه آخر این جستار این است که جمله‌های سببی گاهی مستلزم افعال سببی اند؛ مانند افعال «سببی ترکیبی» و افعال سببی که با عنصر سببی «ان» می‌باشند.

پانوشت‌ها

- ۱) لغت‌نامه‌ی فارسی، ج یک کوچک (آ-آینه هوش)، ذیل «اندن».
- ۲) ر. ک. توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، صص ۱۲۰ و ۱۲۱.
- ۳) ر. ک. لغت‌نامه‌ی فارسی، همان.
- ۴) ر. ک. مجله‌ی زبان‌شناسی، سال چهارم، شماره‌ی اول و دوم، ۱۳۶۶؛ و نیز دستور زبان فارسی (بر پایه‌ی نظریه‌ی گشتاری)، صص ۱۳۵، ۱۳۶.
- ۵) این نام‌گذاری از محمد دبیر مقدم است به نقل از ابوالقاسم سهیلی؛ مجله‌ی زبان‌شناسی، سال چهارم، شماره‌ی اول و دوم؛ ۱۳۶۶، صص ۸۳. پایان نقل قول محمد دبیر مقدم.
- ۶) مجله‌ی زبان‌شناسی، همان اثر.
- ۸) همان، به نقل از ابوالقاسم سهیلی، صص ۸۰ و ۸۱.
- ۹) همان، صص ۸۷ و ۸۸.
- ۱۰) همان، به نقل از ابوالقاسم سهیلی، صص ۸۱.
- ۱۱) همان، در این باره ما با ابوالقاسم سهیلی هم عقیده‌ایم.
- ۱۲) مثال‌ها ملهم است از ابوالقاسم سهیلی، مجله‌ی زبان‌شناسی، صص ۸۴.
- ۱۳) ابوالقاسم سهیلی، همان اثر، صص ۸۳ و ۸۴.
- ۱۴) همان، صص ۸۵.
- ۱۵) (۱۶ و ۱۷) در این باره ر. ک. ساخت‌های نحوی چومسکی، واژه‌نامه.
- ۱۷) (۱۸ و ۱۹) در این باره ر. ک. همان اثر، واژه‌نامه؛ و نیز: درآمدی بر چگونگی شیوه‌ی خط فارسی، صص ۲۶۷ و ۱۹۰.
- ۱۹) و نیز این نکته را اثبات می‌کند که هر جا فاعل منطقی با فاعل دستوری منطبق باشد و عامل (actor) هم در همان جمله وجود داشته باشد، جمله سببی است.
- ۲۰) گاهی نیز فاعل منطقی جایگاه فاعل دستوری را اشغال می‌نماید.

- ۲۱) برای تعریف قاعده‌ی سازه‌ای ر. ک. نتایج انقلاب چامسکی، صص ۴۵۲ و دستور زبان فارسی از مشکوة‌الدینی، صص ۳۴؛ (قواعد گشتاری را قیاس کنید با «قاعده‌ی استنتاج زنجیری» در منطق گزاره‌ها) ر. ک. منطق ارسطو (آرگانون)، صص XXXIX؛ یا: قواعد گشتاری = زبان‌شناسی ریاضی - منطقی - فلسفی.
- ۲۲) ر. ک. نتایج انقلاب چامسکی، صص ۴۴۹.
- ۲۳) ر. ک. دستور زبان فارسی، مشکوة‌الدینی، صص ۳۴.
- ۲۴) همان اثر، صص ۴۴.
- ۲۵) منظور از «ارتقا» تغییر دستوری نحوی سطح واژه در ژرف ساخت به سطح روساخت است؛ و نیز در این باره ر. ک. نتایج انقلاب چامسکی؛ واژه‌نامه صص ۴۳۵ و ۴۳۶.
- ۲۶) مقدار ثابتی که بر جای می‌ماند (Remanant)، ر. ک. «واژه‌های نو» چ سوم، در این جا ما «بازمان» را به معنای مقدار بر جای مانده، سخن ناگفته، سخن باقی مانده، آورده‌ایم.

منابع

- ادیب سلطانی، میرشمس‌الدین. درآمدی بر چگونگی شیوه‌ی خط فارسی؛ امیرکبیر، تهران، ویراست اول، ۱۳۵۴.
- ادیب سلطانی، میرشمس‌الدین. راهنمای آماده ساختن کتاب؛ انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، چ اول، ۱۳۶۵.
- اسمیت، نیل - دبیر دری ویلسون. زبان‌شناسی نوین (نتایج انقلاب چامسکی)؛ ترجمه‌ی ابوالقاسم سهیلی/ علی اشرف صادقی/ علی صلحجو/ مجدالدین کیوانی/ یحیی مدرس/ رضا نیلی‌پور، انتشارات آگاه، تهران، چ اول، پاییز ۱۳۶۷.
- باطنی، محمدرضا. توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی؛ امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴.
- چومسکی، نوآم. ساخت‌های نحوی؛ ترجمه‌ی احمد سمیعی، انتشارات خوارزمی، تهران، چ اول، ۱۳۶۲.
- دبیر مقدم، محمد. مجله‌ی زبان‌شناسی؛ ساخت‌های سببی در زبان فارسی؛ مرکز نشر دانشگاهی، تهران، سال پنجم، شماره‌ی اول، بهار و تابستان ۱۳۶۷.
- سهیلی، ابوالقاسم. مجله‌ی زبان‌شناسی؛ فعل متعدی یا فعل سببی؛ مرکز نشر دانشگاهی، تهران، سال چهارم، شماره‌ی اول و دوم، ۱۳۶۶.
- شفایی، احمد. مبانی علمی دستور زبان فارسی؛ انتشارات نوین، تهران، چ اول، ۱۳۶۳.
- مدبری، احمد حسین. گرامر کامل انگلیسی؛ امیرکبیر، تهران، چ چهارم، ۱۳۶۵.
- مشکوة‌الدینی، مهدی. دستور زبان فارسی (بر پایه‌ی نظریه‌ی گشتاری)؛ انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۶۶.
- مشکور، محمد جواد. دستور نامه (در صرف و نحو زبان فارسی)؛ انتشارات شرق، چ دهم.
- مینوی، مجتبی. نشر دانش: فاعل جمع و فعل مفرد در زبان فارسی؛ مرکز نشر دانشگاهی، تهران، سال ششم، شماره‌ی پنجم، مرداد و شهریور ۱۳۶۵.
- ناتل خانلری، پرویز. دستور زبان فارسی؛ انتشارات توس، تهران، چ چهارم، ۱۳۵۹.
- نجفی، ابوالحسن. غلط‌نویسیم (فرهنگ دشواری‌های زبان فارسی)؛ مرکز نشر دانشگاهی، تهران، چ اول، ۱۳۶۶.
- توضیح: لازم به ذکر است که مؤلف در این جستار؛ به خصوص، از اثرهای «ساخت‌های نحوی چومسکی» و «دستور زبان فارسی (بر پایه‌ی نظریه‌ی گشتاری)»، استفاده‌ی بسیار برده است، و به همین منظور از تمام کسانی که با آثارشان ما را یاری کردند تشکر می‌کند، مخصوصاً از پدیدآورندگان، و مترجم دو اثر اخیر. ضمناً تنظیم بخش «چکیده» مرهون دو اثر «منطق ارسطو» (آرگانون)، ترجمه‌ی میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، به طور خاص؛ و فرهنگ‌نامه‌ی «واژه‌های نو» که تا پایان سال ۱۳۱۹ در فرهنگستان ایران پذیرفته شده است، چاپ سوم، می‌باشد.